دکتر محمود شفیعی (کیوان)

شاهنامهٔ فردوسی پایهٔ زبان وملیت ماست

فردوسی بزرگترین شاعر، تـوانـاترین حماسه سرا، زنده کنندهٔ افتخارات ملی و پایه گذار ادب فارسی است. شاهنامهٔ فردوسی بهترین حماسهٔ ملی، شیوا ترین شعر و عزیزترین اثر جاودانی زبان ماست.

برای اینکه فردوسی را بشناسیم باید بارزش و اهمیت کارشگرف اوپی ببریم . چـون دانسته شد کـه فردوسی چـه کـرده است پایگاه والای او را خواهیم شناخت .

من در مقدمهٔ کتاب « شاهنامه ودستور » (۱) نـوشتم که اگر از نیاکان پرافتخار ما جز شاهنامهٔ فردوسی اثری باقی نمانده بود همین یک اثـر برای اثبات عظمت روح وقدرت اندیشهٔ ایرانی کافی ومعرفـی فـرهنگ وتمدن ایران باستان را بس بود .

برای درست شناختن ارزش کارفردوسی ناگزیربآوردن مقدمه‌ای هستیم، ولو درکمال اختصار، وآن این است که :

بقای کشور ایران، که همیشه پایدارباد، بستگی بحفظ ملیت ایرانی دارد و ملیت ما را بستگی تام بافرهنگ ماست ومهمترین رکن فرهنگ ما زبان وادبیات فارسی است.

در يك سخنراني‌مبسوط تحت عنون« بستگی‌زبان فارسی باملیت‌ایرانی» (۲)در این باره بحث کافی کرده‌ام وخلاصهٔ تمام‌آن مطالب این جمله است که: همه چیز ایران بستگی‌بافرهنگ‌ملی وادب فارسی دارد .

درصدر اسلام ایرانیان بلحاظ روحانیت وعدالت و مساواتی که دردین اسلام بود باین دین گرویدند . روی کلمهٔ «گرویدند » تکیه می کنیم‌و منظوراین است که اگر ایرانیان خود بعلت‌فساد و تباهی که در وضع اجتماعی‌آنان‌بروز کرده بود،وشرح آن مفصل‌است، بطرف اسلام روی نمی‌آوردند هرگز جمعی عرب پابرهنه وفاقد وسایل جنگی نمیتوانست شاهنشاهی ساسانی را منقرض کند. اما در دورهٔ امویان وضع ظاهری اسلام دیگرگون شد. خوی جاهلیت عرب بازگردید وشرع مقدس اسلام فراموش گشت. عرب فاتح و مغرور بر ملل دیگر فخرو مباهات می کرد وآنان راموالی (بندگان) می‌خواند . اگر برای اقوام دیگر چنین اهانتی تحمل پذیر بود برای پدران ما نبود . ایرانیان‌با آن سابقهٔ درخشان مدنیت وفرهنك زیر بار این ننگ‌نمی‌رفتند . برای مقابله‌با تفاخر نژادی تازیان با استفاده‌از تعالیم اسلامی فرقهٔ شعوبیه پیدا شدند.مبنای عقیدهٔ این فرقه این‌آیهٔ شریفه است :

یا ایهاالناس اناخلقناکم من‌ذکروانثی وجعلناکم شعوباً وقبائل‌لتعارفوا. ان‌اکرمکم‌عندالله اتقیکم . . .(سورهٔ حجرات‌آیهٔ ۱۳) .

این‌آیه نمونهٔ بارزی است از تعالیم عالیهٔ دین مبین اسلام‌که برتری را تنها درپاکدامنی وپرهیزکاری میداند نه ثروت ومقام ونژاد وغیره .

شعوبیه معتقد بودندکه نه تنها عرب را بر اقوام دیگر فخری نیست بلکه غالب ملل بخصوص ایرانیان را با تمدن کهن وفرهنك‌اصیل برتازیان‌رجحان و امتیاز است.

در اواخر دوره خلافت امـویان و اوایـل خلافت عباسیان قیام مـردم ایران برای رهائی از تحقیر عرب آغاز گردید .

توجه داریم که اسلام اگرچه در میان عرب ظهورکـرد ولی این دیـن بشری است نه مربوط ومخصوص به تازیان . بنابراین اسلام و عرب از هـم جداست . ایـرانیان با ایمان کامل به دیـن حنیف اسلام زیر بار سلطه عـرب نمی‌رفتند . قیام علیه حکومت تازیان بدو طریق شروع شد :

یکی قیام مسلح بوسیله مردانی دلیر چون ابـومسلم خراسانی و یعقوب لیث سیستانی و دیگران که منظورشان تشکیل حکومت مستقل ملی بـود تا از زیر بار نفوذ وسلطه سیاسی تازیان بدر آیند .

اما قیام مسلح ، چنانکه میدانیم، اغلب مواجه با مشکلاتی بود ، دربار خلافت مقاومت می‌کرد و وسائلی برای خنثی کردن قیام برمی‌انگیخت ونتیجه آن قیام ایرانیان را راضی نمی‌کرد .

قیام دوم نهضت فکری بود . یعنی متفکران و دانشمندان ایران در صدد برآمدند که با احیای غرور ملی ، تقویت زبان و سنن ایرانی ، ایرانیان برای رهائی از زیر بار حکومت عرب آماده کنند .

نهضت فکری ایرانیان در دوره سامانـی نضج گـرفت . سامانیان پادشاهانی ایرانی ، نژاده و ادب دوست بودند . در این دوره سنتهای ایرانی چنان تجدید گردید کـه حتی در دربـار خلفای عباسی جشن نـوروز ، سده و مهرگان برپا می‌شد .

در این روزگار ، برای اینکه تـاریخ گذشته ایـران فـراموش نشود و ایرانیان بهتر پدران خود را بشناسند به جمع آوری تاریخ ایران پرداختند .

بدستور ابـومنصور عبدالرزاق سپهسالار خراسان ، ابـومنصور معمری

شاهنامه‌ای به نثر فارسی تدوین کرد که امروز مقدمه آن در دست است و بقیه بدبختانه از بین رفته است .

تاریخ ایران که برمبنای خداینامه ها و روایات دینی و ملی سینه به سینه نقل شده بود مدون گردید و شاعران در صدد نظم تاریخ برآمدند .

مسعودی مروزی شاهنامه‌ای ببحر هزج (نه بحر متقارب شاهنامه فردوسی) ساخت که ابیاتی متفرق از آن باقی است .

درهمین زمان دقیقی همت به نظم شاهنامه گمارد و چون علاقه‌ای خاص به آئین زردشت داشت (یا زردشتی بود) هزار بیت (بوزن متقارب) در پادشاهی لهراسب وظهور زردشت سرود لیکن بنا بقول مشهور در جوانی به دست غلامی خائن کشته‌شد و کارش ناتمام ماند :

ز لهراسب و ارجاسب بیتی هزار　　　　بگفت و سر آمد ورا روزگار

در همان اوانی که دقیقی داستان لهراسب و جنگهای او را برای رواج دین بهی بنظم در میآورد فردوسی هم داستانهای پراکنده‌ای چون داستان بیژن و منیژه ، رستم و سهراب ، رستم و اکوان دیو ، وجزء اینها را منظوم می‌ساخت .

سرانجام‌قرعه‌این کاربزرگ‌میهنی‌بنام بزرگ‌فرزندایران‌فردوسی‌اصابت کرد یعنی فردوسی پس از کشته شدن دقیقی بحکم ذوق و علاقه‌ای که بزبان و تاریخ ایران داشت و بتشویق برخی از آزاد مردان و دهقانان نژاده در صدد برآمد که تمام تاریخ گذشته ایران را بنظم درآورد و بملاحظاتی هزار بیت دقیقی را هم در شاهنامه خود بگنجاند .

فردوسی نزدیك بیست سال در کار شاهنامه گذرانیده بود که محمود بن سبکتکین بپادشاهی رسید و درخراسان بر تخت نشست ۳۸۹ . ه . ق بنابراین

سروده شدن شاهنامه بدستور سلطان محمود یا بامید صله او بهیچ وجه صحیح نیست .

اما فردوسی برای نشر و رواج شاهنامه ناگزیر بودکه آن را به نـام مردی بزرك درآورد و سالها دراین اندیشه بود :

سخن را نگه داشتم سال بیست بدان تا سزاوار این گنج کیست

و بالاخره جون مقتدرترین مرد زمان فردوسی در ایران سلطان محمود غزنوی بود ناگزیر فردوسی این افتحار را بوی ارزانی داشت .

میدانیم که بعللی چند شاهکارفردوسی موردتوجه دربارغزنین واقع نشد. خلاصهٔ آن علل این‌است که شاهنامهٔ فردوسی‌درست برخلاف منظورومصلحت سیاسی‌سلطان محمودبود. سخن فردوسی دربارهٔ افتخارات‌ایران ونژادایرانی وآداب وسنن ملی ما بود وبمذاق ترکی غلامزاده خوش نمی‌آمـد . شاعران دربارمحمود به‌مقتضای زمان ومصلحت سلطان شعرمی‌سرودند .

چنانکه عنصری ضمن قصیده‌ای درستایش محمود جشن‌سده را نکوهش بسیارمی‌کند ودر یك بیت آن قصیده چنین می‌گوید:

تومرد دینی واین رسم، رسم گبران است

روا نـداری بر رسـم گبـرکان رفتـن

از این بیت ونظایر آن معلوم میشودکه سلطان محمود چه میخواست و شاعـران دربار اوچه بساید بگویند تا دیگران نقره زنند وآلات‌خـوان از زر بسازند (۳) .

فردوسـی تربیت شدهٔ زمان سامانیان بود. افسوس که این نهال برومنـد

هنگامی به ثمر آمد که گلزار ادب و بوستان هنر فارسی چنان باغبانانی نداشت .

سبب دیگر بی‌اعتنائی دربارغزنه به شاهنامهٔ فردوسی اختلاف عقیده بود. فردوسی شیعه ودر اصول پیرومذهب معتزلی بود لیکن سلطان محمود سنی اشعری‌یاکرامی بود وچنان تعصب داشت که در کشتن معتزلی، رافضی، قرمطی فروگذار نمی‌کرد.

عزل ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی ودادن وزارت به‌احمد بن‌حسن میمندی هم ازعلل مؤثربود واز همه‌گذشته سلطان محمود درك سخن فردوسی نمی‌کرد .

مااین‌مسائل را با تفصیل بیشتردرفصلی‌از کتاب «دانش وخرد فردوسی» آورده‌ایم(۵) وتکرارتمام‌آنها دراینجا موجب تطویل کلام است.

گفتیم که شاهنامهٔ فردوسی یك حماسهٔ مهم میهنی‌است برای توضیح می‌گوئیم که حماسهٔ ملی‌مجموعه‌ای است ازداستانهای پهلوانی‌وافتخارات‌یك ملت ویادگارهای غرورآمیزنیاکان‌که درآغاز دهن بدهن وسینه‌بسینه نقل شده وسپس تدوین گردیده است. حماسه‌ها چه ملی وچه مذهبی عاری ازحقیقت نیست ولی بمرور درنتیجهٔ دهان بدهان شدن شاخ و برگهائی برحماسه‌ها افزوده میشودکه خودآن تغییرها نیزمعرف فرهنگ ملت است. بنابراین‌گاهی حماسه با واقعیت طبیعی وتاریخی کاملا منطبق نیست ولزومی هم ندارد که تطبیق کند. مثلا سن پهلوانی غیرطبیعی میشودکارقهرمانی فوق‌العاده جلوه می‌کند . هنر پهلوانی به‌پهلوان دیگرمنسوب می‌گردد وازاین قبیل.

اماآنچه دراین‌مورد مهم میباشد چندچیزاست:

نخست اینکه این حماسه‌ها معتقدات ملی است یعنی همهٔ مردم آنهارا باور داشته ودارند چه حقیقت کامل باشد یا نه.

دوم اینکه حماسه طبعاً باید جنبهٔ خـارق عادت داشته‌باشد . یعنی کارهای عادی ومعمولی گفتنی نیست وحماسه نمی‌سازد .

سوم اینکه گردآورنده وتدوین کننده هم باید بآن داستانها معتقد باشد و منظور از گردآوری را حفظ افتخارات بداند نه‌چیز دیگروکسی هم که حماسهٔ مدون را بنظم درمی‌آورد لزوماً بآن معتقد است و فردوسی بایـن افتخارات ملی مؤمن ومعتقد بود وبرای حفظ آنها حدود سی‌سال رنج برد این‌ایمـان در سرتاسر شاهنامه بچشم میخورد .

بنابراین انگیزهٔ نظم شاهنامه ایمان و اعتقاد فردوسی بوده است نه هیچ چیزدیگر. بشرحی که گذشت شاهنامهٔ فردوسی که بزرگترین حماسهٔ ملی ماست مبانی آن درست مانند مبانی « مهاباراتا » یا «رامایانا»ی هندوان و «ایلیـاد» هومر وامثال آنها جزومعتقدات ملی بوده است.

ما دراین باره بازهم گفتگو خواهیم داشت .

---

۱ - ص ه .

۲- سخنرانیهای دومین‌دوره‌جلسات سخنرانی‌وبحث دربارهٔ زبان فارسی‌ازانتشارات ادارهٔکل نگارش وزارت فرهنگ وهنر.

٤- اشاره باین بیت خاقانی :

شنیدم کـه از نقره زد دیگدان ز زر ساخت آلات خوان عنصری...

۵- گفتار سوم .

دکتر محمود شفیعی

شاهنامهٔ فردوسی
پایهٔ زبان و ملیت ماست

(۲)

درگفتار پیش سخن بدینجا رسیدکه شاهنامهٔ فردوسی بزرگترین حماسهٔ ملی ماست (۱) اکنون میگوئیم که از لحاظ کمیت در میان ملل اروپائی



حماسه‌ای باین مقدار شعرنیست زیرا که حماسه‌های «هومر» (ایلیاد و اودیسه) مجموعاً بقدر نیمی از شاهنامه و حماسه «ویرژیل» قریب یك ششم شاهنامه است . ازحماسه‌های هندوان فقط «مهابهاراتا» بیش ازشاهنامه فردوسی‌است که آنهم سرودهٔ یك نفرنیست بلکه چند تن از شاعران هندی بمرورآنرابوجود آورده و تکمیل کرده‌اند نظیر اوستای باستانی ما و حماسه « رامایانا » نزدیك دوسوم شاهنامه است.

اما در ایران پیش از فردوسی شاعری این مقدار شعر نسروده است و اگردربارهٔ رودکی گفته‌اند:

شعراو رابرشمردم سیزده ره صد هزار

هم‌ازاین‌افزون‌ترآیدگر که نیکوبشمری

چنانچه منظور از سیزده ره صد هزار یك میلیون وسیصد هزاربیت باشد که سخنی است در غایت غلو و اغراق و هرگاه سیزده بار شمرده و صدهزار بوده است چگونه‌اگرنیکوبشمری بیشترخواهد بود. بهرتقدیردر زمان‌فردوسی ازرودکی نه تنها باندازه شصت هزاربیت شاهنامه بلکه بسیارکمترهم شعردر دست نبوده است زیرا که استاد درجائی گوید:

جهان‌کرده‌ام ازسخن‌چون بهشت از این بیش تخم سخن‌کس نکشت

و درجائی دیگرآورد:

نبیندکسی نامهٔ پارسی نوشته بابیات صد بارسی

و تاکنون‌کسی ازقدما ومتأخران باین‌هردو بیت ایراد واعتراضی‌نداشته است.

بعد از فردوسی‌دیوان شاعری این‌مقدارشعرندارد مگرمولاناجلال‌الدین که مجموع کتاب مثنوی و دیوان‌کبیرش از شاهنامهٔ فردوسی تجاوز میکند.

اما ازنظرکیفیت تصور میکنم دیوان هیچیك از شاعـران فارسی‌گـوی نتواند ازحیث موضوع و محتوی و فنون ادب با شاهنامه فـردوسی برابـری کند. چنانکه همه استادان سخن فارسی خود ازفردوسی باستادی یادکرده‌اند ومقام والای او را بشایستگی (نه به فخرتقدم) ستوده‌اند (۲). درمقایسهٔ سخن فردوسی با شاعران عرب، نظامی عروضی سخندان و سخن شناس قرن ششم درچهارمقاله پس از ستودن فردوسی دربارهٔ شعراو گوید:

... من درعجم سخنی بدین فصاحت نمی‌بینم و در بسیاری‌ازسخن‌عرب هم (۳) درسنجش شاهنامه با حماسه‌های ملل دیگراگرچه من‌بنده راصلاحیت قضاوت در این امر نیست ولی بظن قوی با توجه باظهارنظر استادان خارجی مانند پرفسور هوپ آلمانی دربارهٔ فردوسی و درنظرگرفتن قدرت بیان استاد و جهات معنوی شاهنامه ازلحاظ فلسفه و اخلاق و جزاینها، که درجای خود ازآنها سخن خواهیم گفت ، شاید بتوان گفت که شاهنامهٔ فردوسی از همهٔ آثار حماسی جهان نیزبرتر است .

گفتیم که درعصرسامانیان برای احیای مایت ایران در صدد جمع آوری تاریخ ایران برآمدند و شاهنامه منثور ابومنصور معمری بر مبنای خداینامه‌ها و روایات دینی فراهم آمد وگفتیم که پیش‌از فردوسی هم مسعودی مروزی و دقیقی طوسی به‌کار نظم داستانهای ملی پرداختند ولی سرانجام قرعهٔ ایـن کار خطیرمیهنی بنام بزرگمرد ایران فردوسی اصابت کرد و ایـن مهم بهمت والای او انجام یافت .

اما اهمیت کار فردوسی تنها احیای زبان وفرهنگ ایران در زمان‌خود او نیست بلکه اگراین حماسهٔ سترگ بوسیلهٔ چنین استادی باآن عشق وایمان وآن استادی وقدرت بیان برشتهٔ نظم درنیامده بود بیقین‌خطرازبین رفتن‌داشت. چنانکه ازشاهنامهٔ ابومنصوری جزمقداری قلیل باقی نمانده آن هم باین علت که درمقدمهٔ شاهنامهٔ فردوسی ضبط شده بود و ازشاهنامهٔ مسعودی مروزی‌هم جزچند بیتی نمانده است .

اما سخن استاد طوسی نه تنها درصفحه‌های کتاب با همه زیبائی‌ها حفظ میشود بلکه درمخـزن دلها جای دارد و پاسبان آن دل و جان فرد فرد مـردم کشور ایران و سخن شناسان خارجی هستند . حتی حملهٔ مغول هم باآن‌شدت

نتوانست بآن آسیبی برساند بلکه نوادههای چنگیز و تیمور خود مروج ادب فارسی و شاهنامه فردوسی شدند. آری این اثر بی‌همتا تا ایران و ایرانی باقی است، که همیشه باقی باد، دردلهای زنده پایدارخواهد بود.

منظور ما از این بحث یك نتیجه‌گیری دیگرهم بود و آن این است که فردوسی تاریخ ایران باستان را نیافرید، ابداع نکرد و ازخود نساخت حتی چنانکه پس‌ازاین‌خواهیم دید نهایت امانت را درنظم داستانهابر مبنای شاهنامهٔ ابومنصوری و روایات دیگر، مرعی داشته است. بنابراین همانطورکه خود استاد فرموده است ایران را با این سخن پارسی حماسی زنده‌کرده است‌یعنی تجدید حیات بخشیده و نیم جانی را جان داده است نه اینکه چیزی خلق کند.

بیان این نکته برای رفع توهم است در مورد بیتی سست وبی معنی که معلوم نیست چه کسی آن را ساخته و باستاد نسبت داده است و دردهان‌برخی مردم عامی افتاده است یعنی این بیت:

چو رستم یلی بود در سیستان — منش کرده‌ام رستم راستان

نه این مطلب صحیح است و نه این بیت‌بی‌مایه شعر فردوسی. است ما چگونگی ایجاد حماسه‌ها را پیش از این گفته‌ایم لیکن در اینجا بطورمعترضه نکتهٔ دیگری هم قابل ذکر است و آن این است که مردم در بارهٔ کسانی که مورد علاقهٔ شدید یا نفرت شدیدشان هستند غالباً مبالغه‌گوئی می‌کنندو نسبتهائی حاکی از شدت حب یا بغض بآنان میدهند که نمونه‌های آن فراوان است و در اینجا مجال این بحث نیست مانند افسانه‌های منسوب به‌ـ خیام، عطار، مولوی، سعدی، باباطاهروهمین‌فردوسی‌ودیگران‌وچنانکه گفته‌ایم این موضوع خود یکی ازمبانی و مآخذ ایجاد حماسه‌های ملی و مذهبی است در قدیم وپیش‌از آنکه حماسه‌ها بصورت مدون درآید.

در ایـن مورد چون مردم فردوسی‌را گذشته از جهات شعر و ادب یك قهرمان بزرگ ملی میدانند قانع بایـن نیستند کـه او فقط داستانـهای مـدون یاروایات مسموع رابصورت نظم در آورده باشد. می‌خواهند فردوسی خرق عادت کرده باشد، رستم و اسفندیار بیافریند، کیقباه و کیخسرو و افراسیاب بوجود آورد، دلیرانی بسازد که از دیو واژدها نترسند و جاویدان وشکست ناپذیر باشند اینها همه شدت علاقه است درمردم عادی نه چیز دیگر. اماحقیقت این است که فردوسی زنده کننده و پاسدار آن حماسهٔ بزرگ ایرانی است نه آفرینندهٔ آن و همین خدمت گرانقدر و حفاظت و صیانت زبان فارسی و فرهنگ ایرانی برای مردم کشورماازهمه‌چیز پربهاتر وافتخارآمیزتر است. حال بهتر است که بشرح زندگی استاد بپردازیم :

ترجمهٔ احوال فردوسی باختصار کامل

حکیم ابوالقاسم فردوسی که درمورد نام خـود و نام پـدرش اختلاف است و به اصح اقوال باید منصوربن‌حسن بـاشد در حدود سال ۱۳۳۰ هـ . ق درقریه باژ از ناحیهٔ طابران طوس‌بدنیا آمد و بین سالهای ٤۱۱ تا ٤۱٦ هـ . ق رخت از جهان بر بست و دردروازهٔ باغ ملکی خود که محل آرامگاه کنونی است مدفون شد .

استاد درحدود چهل‌سالگی بنظم داستانهای ملی پرداخت وپس از کشته شدن دقیقی (حدود ۳٦۷ هـ . ق) همت به نظم همهٔ تاریخ‌ایران گماشت

متجاوز از بیست سال در کارشاهنامه گذرانیده بود که سلطان محمود غزنوی در خراسان به تـخت سلطنت ایران نشست (۳۸۹ هـ . ق) دراین‌هنگام فردوسی ناگزیر بدو کار بود :

یکی آنکه شاهنامه را بنام مردی معروف درآورد تا کتاب منتشر گردد چه نسخه نویسیهای پراکنده و بذوق افراد برای نشر کامل چنین اثرمهمی کافی نبود :

سخن را نگه داشتم، سال بیست بدان تا سزاوار این گنج کیست

دوم اینکه مدتها کار دهقانی را رها کرده ، جوانی وثروت را از دست داده‌بنظم‌شاهنامه‌پرداخته بود .دچار تنگدستی‌بود و تصورمیکرد که‌از رنج فراوان خوددرپیری‌حاصلی برگیرد. فردوسی ازآغاز کارازهمین‌اندیشه رنج میبرد که؛

دو دیگر که گنجم وفادار نیست همان رنج راکس خریدارنیست

بنابراین بناچار و بتوصیهٔ دوستان نسخه‌ای ازشاهنامه (دومین نسخه) ترتیب داد و درحدود سال ۴۰۰ هـ . ق بوسیلهٔ ابوالعباس‌فضل‌بن‌احمداسفراینی یا نصربن‌ناصرالدین‌سبکتکین (برادر محمود) به سلطان محمود هدیه‌کرد . (۴)

باحتمال قریب بیقین کتاب را به غزنین فرستاد نه اینکه خود ببرد . اما چنانکه میدانیم با انتظار فراوان جز نومیدی حاصلی ندید .

علت محرومیت فردوسی‌ازمحمودباآن همه غنایم جنگی‌وگنج سومنات چنانکه‌گفته‌ایم بطورخلاصه چند چیز است:

۱ ـ شاهنامه درست بر خلاف مصلحت سلطان محمود در برانداختن حکومت سامانیان بود. محمود میخواست شاعران فتح‌نامه بسازندوجنگهای اورا بصورت غزوهٔ دینی جلوه دهند و سبب شهرت او شوند که فردوسی چنین کاری نکرده بود .

۲ ـ فردوسی به نژاده بودن شاهان و بزرگان تکیه میکرد و حال آنکه محمود فرزند سبکتکین غلام سامانیان بود و نیز درشاهنامه، چنانکه لازمهٔ هر

حماسه ملی است، نژاد ایرانی ستایش و نژاد ترك و تازی نکوهش شده بود که طبعاً سلطان محمود را ناپسند میآمد.

٣ ـ فردوسی مذهب تشیع و سلطان محمود مذهب تسنن داشت واین‌هر دو درعقیدهٔ خود راسخ بودند.

٤ـ هنگامی که شاهنامهٔ فردوسی‌دردربارغزنین مورد مطالعه بود وزارت از فضل‌بن احمد وزیرادب دوست گرفته شد و به احمدبن‌حسن‌میمندی تفویض گردید و شاهنامه که درمقدمهٔ آن میخوانیم :

کجا فرش‌را مسند و مرقد است   نشستنگه فضل‌بن‌احمد است ...

درچنین موقعی مورد بی‌اعتنائی و شاید مخالفت درباریان که دشمنان یا معاندان فضل‌بن‌احمد بودند واقع گردید.

٥ ـ سلطان محمود شعرفهم و شعرشناس نبود و بتقلید سامانیان (نه از روی علاقه) شاعرانی دورخود جمع کرده بود برای پیشرفت مقاصد سیاسی.

٦ ـ بعضی هم خست جبلی محمود را در محرومیت فردوسی مؤثر دانسته‌اند.

بهرحال فردوسی تا آخر عمرهم بکارخود در شاهنامه ادامه میداد و هر جا بمقتضای حال چیزی می‌افزود یا می‌کاست و بدین‌گونه سومین یا آخرین نسخهٔ شاهنامه بحدود شصت هزاربیت بالغ گردید :

بدو (محمود) ماندم این نامه را یادگار

به شش بیور (٦) ابیاتش آمد شمار

و درجائی دیگر طبق بعضی نسخه‌ها فرماید :

زابیات غرا دوره سی‌هزار   مرآن جمله در شیوهٔ کارزار (٧)

که اختلاف تاریخی در مفاد برخی بیتها یا تناقض ظاهری آنها بهمین

علت است . چنانکه بهنگام تنظیم نسخه‌ای برای دربار غزنه میگوید :

بسی رنج بردم بدین سال،سی عجم زنده کردم بدین پارسی

و پس‌از یأس ازصلهٔ محمود بر آن می‌افزاید :

چوبرباد دادند رنج مرا نبد حاصلی سی‌وپنج مرا

بنابراین همین پنج سال و بعد از آن دورهٔ تجدید نظرنهائـی در شاهنامه است و همین تجدید نظر وبازنگری موجب اختلاف نسخ شده است وهرشاعر یا نویسنده‌ای تا هنگام مرگ ممکن است دراثرخود کاهش و افزایش یاتغییری بدهد (۸) .

بنا بشرحی که گذشت در ترجمهٔ احوال فردوسی نه تنها داستان رفتن او به غزنین و ملاقات او درباغـی با سه تن از شاعـران دربار وآزمـودن آنان فردوسی را بساختن ارتجالی مصـراع چهارم یك رباعـی درست نیست بلکه اصولا سفر کردن فردوسی به غزنین مورد تـردید است و به ظن‌قـوی شاهنامهٔ فردوسی بپایمردی فضل‌بن احمد وزیر ادب‌پـرور یا نصربن‌ناصرالدین بـرادر سلطان محمود بدربار غزنین هدیه‌گردید و نتیجه همان شد که میدانید . استاد درهجویه فرماید :

بدانش نبد شاه را دستگاه وگرنه مرا برنشاندی بگاه

همچنین تقسیم کردن فردوسی شصت هزارمثقال سیم صلهٔ سلطان را به حمامی‌وفقاعی وایازورفتن‌اوبه خان لنجان یا پناه بردن به بغداد ونظم یوسف و زلیخا هم دورازحقیقت است (دربارهٔ یوسف وزلیخا در فرصت دیگربحث خواهیم‌کرد) .

و نیز مرگ پسرجوان فردوسی که در ۳۷ سالگی فرزند و ۶۵ سالگـی پدر رخ داده در شاهنامه آمده است‌که در ندبه اوگوید :

که نوبت مرا بود، بی‌کام من — چرا رفتی وبردی آرام من...

لیکن ازدختری که پس از مرگ فـردوسی باقـی مانده باشد تا (بنا به بعض روایات) صلهٔ محمود را ردکند، اثری درشاهنامه نیست .

بنظرما این بود خلاصه‌ای مسلم از زندگی مادی فردوسی : (۹)

ما باز هم دربارهٔ فردوسی گفتگو خواهیم داشت .

---

۱ ـ حماسه‌های ملی دیگرهم داریم مانند گرشاسبنامهٔ اسدی و حماسهٔ مذهبی‌نظیر رموزحمزه و جزاینها .

۲ ـ نگاه‌کنید به مقدمهٔ شاهنامه و دستوریا حاشیهٔ قصیدهٔ مندرج درشمارهٔ ۸ (تیر-ماه همین سال) مجلهٔ ارمغان .

۳ ـ منظوراحترام و خارج‌کردن قرآن مجید وکلام بزرگان دین است ازحکم‌کلی.

٤ ـ ظاهراً نسخه‌ای که از شاهنامه باقی مانده و مأخذ نسخ متعددگ-ردیده همان نسخه‌ای است‌که بدربار غزنین هدیه شده بود .

۵ ـ کجا بمعنی جائی‌که ، هرجا .

٦ ـ دلیل براینکه همیشه‌اقل یا اقدم نسخ اصح نسخ نیست.

۷ ـ بیور بمعنی ده هزار .

۸ ـ این‌هم بیت دیگرحاکی از شمارهٔ ابیات شاهنامه :

بـود بیت ، شش باربیور شمار — سخنهای شایستهٔ غمگسار .

۹ ـ برای توضیح بیشتر مطالب این مقاله به‌کتاب «دانش وخرد فردوسی» رجوع شود .

دکتر محمود شفیعی

شاهنامهٔ فردوسی

پایهٔ زبان و ملیت ماست

(۳)

شاهنامه از همان آغاز ، آن گونه که باید و شاید ؛ در دلها نشست و ناسپاسی سلطان محمود نیز زبانزد خاص و عام گردید . چنانکه گفته‌اند :

محمود ، چندی پس از خشم و قهر و فراموشی فردوسی ، خواست بیکی از امیران نامه‌ای تهدید آمیز بنویسد . دبیر را گفت چه باید نوشت ؟ دبیر گفت :

اگر جز بکام من آید جواب من و گرز میدان و افراسیاب

سلطان پرسید . این شعر از آن کیست که مردی از او همی بارد ؟

دبیر گفت : از آن بیچاره فردوسی است که رنجی بزرگ برد و سودی ندید (بقیهٔ داستان را همه شنیده‌ایم و میدانیم) .

ونیز گفته‌اند : چون فردوسی دید که هجونامهٔ او را حتی کودکان در کوچه و بازار می‌خوانند از بیم سخط و غضب محمود ناگزیر بفرار از غزنین شد .

در اواسط قرن پنجم منتخبی از شاهنامهٔ فردوسی گویا بوسیلهٔ اسدی

طوسی فراهم آمده است (۱) واسدی خود در گرشاسبنامه ، از شاهنامه نیکو یاد کرده فردوسی را باستادی ستوده است .

مسعود سعدسلمان از نیز شاهنامه انتخابی کرده ، آن را «مختارات» نامیده است (۱)

البنداری (فتح بن علی بن محمداصفهانی) در اوایل قرن هفتم شاهنامه را بعربی ترجمه کرده که در دست است . در همین اوان «ابن الاثیر» در کتاب «المثل السائر» شاهنامه را قرآن ایرانیان خوانده است (۲)

عقیده سایر استادان سخن فارسی را درباره شاهنامه ومقام والای فردوسی پیش از این آورده‌ایم (۲) وکار وکوشش ایرانشناسان واروپائیان راجع به شاهنامه مستلزم مقالتی دیگر است وموکول به فرصتی دیگر .

باری چنانکه دیدیم شاهنامه از همان آغاز در دلهای آگاه جای گرفت وازهمان اوان دربزم شاهان وبزرگان ، میدانهای نبرد ، محافل ارباب فضل وادب مجالس سوروسوك ، قهوه‌خانه‌ها ، زورخانه‌ها و خلاصه درهرخانه و هر جا خوانده میشد وغرورنژادی ملت‌ما را برمی‌انگیخت .

شاهنامه پهنهٔ وسیعی بود برای جولان هنرنمائی در خط ، نقاشی وتذهیب و براستی انگیزهٔ پیشرفت آن صنایع نیز گردید و این موضوع خوددرخوربخشی جداگانه و مستوفی است .

آری چنانکه گفته‌اند شاهنامه کتاب مقدس ملی‌ماست وهیچ اثر فارسی بدان پایه‌نرسیده‌است . شاید در جهان هم‌ازلحاظ کمیت‌وکیفیت (همان گونه که بحث شد) بی‌مانندیا کم‌مانندباشد. کم‌مانندازاین جهت گفتیم که به آثار حماسی «سنکریت» و آثارهومروورژیل توجه‌داشتیم‌وچنانکه در گفتار پیش آمد این بنده راصلاحیت

قضاوت در بارهٔ آن آثار نیست .

گفته شد که فردوسی نه تنها تاریخ باستان وملیت ایران‌را زنده کرد بلکه‌زبان دری راهم پایه‌نهادو پایه‌ای استوارومتین وگفتیم که شاهنامه‌نه فقط از نظر کمیت بلکه از لحاظ کیفیت لااقل در ادب فارسی بی‌مانند است و یکی از ویژگیهای این‌شاهکار پرارج این است که در سخن فردوسی لغت عربی‌بسیار کم بکار رفته است و از چهار در صد تجاوز نمی‌کند . این مقدار هم در مواردی است که ضرورتی در کار بوده است وتحقیق‌آن درحوصلهٔ این‌گفتار نیست (۳).

ناگفته نماندکه دراین باره‌تنها سعی فردوسی موثر نبوده بلکه علتی‌دیگر هم داشته است . یعنی هرچندکه فردوسی برای احیای ملیت و تاریخ و زبان ایران‌کوشش بلیغ داشت و از همین روی سعی می‌کردکه واژه‌های بیگانه را جز بصورت ضرورت بکار نبرد لیکن مآخذ فردوسی نیز همین خصوصیت را داشت چه شاهنامهٔ نثر ابومنصوری (که مقدمهٔ آن‌گواه است) وچه داستانهای پراکندهٔ دیگر .کلمه‌های عربی هرچند در علوم واردشده بود ولی تا آن‌زمان درگفتار مردم و زبان محاوره چنان رسوخی نیافته بود و بطوری که گفتیم فردوسی باکمال امانت از این منابع بهره برمی‌گرفت (٤) وبرشتهٔ نظم در می‌آورد وطبعاً تحت تأثیر مآخذ نیز بود.این سخن هرگز بدان معنی نیست که از اهمیت‌کوشش فردوسی در این باره چیزی‌کاسته شود زیراکه در همان دوره هم در قصاید شاعران معاصر فردوسی چون فرخی و عنصری و دیگران لغات و تعبیرات عربی فراوان بکاررفته است. بدین توضیح کمی واژه‌های تازی در شاهنامه با چنان مآخذی بار هم یکی از هزار مزیت این شاهکار جاودانی است.

شاهنامه بحق پایهٔ زبان فارسی است . قدرت طبع فردوسی شیوهٔ سخن را گسترش کامل داد. وبابیان‌معانی دقیق، بکاربردن الفاظ وترکیبات بمفاهیم روشن، تشبیهات محسوس، ایجاز کلام و دقایق دیگر این فن، زبان دری را نیروو توانایی هرگونه بحثی بخشید وازاین جهت فردوسی‌را برهمهٔ گویندگان فارسی حقی عظیم است چنانکه امروز پس از ده قرن زبان فارسی همان زبان فردوسی است . این خود موضوع قابل توجهی است که این استاد بزرگوار و سرایندگان و نویسندگان هم زمان او چنان پایهٔ کاخ سخن را مستحکم و استوار نهادندکه هیچ آفتی را بر آن راه نیست.

زبان فارسی ماهمان زبان رودکی وفردوسی است. پایه واصول‌همان است. شاعران و نویسندگان دیگر ظرف ده قرن هرچه‌کرده‌اند در تزیین این بنای شکوهمند است نه‌در اساس و ارکان (۵).

این توضیح لازم است که زبانهای دیگرمثل فرانسوی و انگلیسی تحول زیاد پیدا کرده است چنانکه زبان شاعران دوسه قرن پیش برای مردم امروز ؛ جز ارباب ادب، خوب مفهوم نیست. مثلاً شعر«شکسپیر» و«کرنی»و«راسین» را امروز ملت انگلستان و فرانسه خوب درك نمی‌کنند ولی زبان رودکی و فردوسی با گذشتن بیش ازده قرن هنوز برای تمام مردم این‌کشور در هرطبقه مفهوم است ودرك میشود .

این از برکت شعر فارسی است که بوسیلهٔ این استادان پایه‌گذاری شد و سپس استادان دیگر باقتضای زمان سخن را جلوه و رونق خاص بخشیدند .
بهرحال شعراست‌که حد ومرز زبان فارسی‌را معین ومشخص‌کرده است.

درگفتگو راجع به فردوسی وشاهنامه اشاره‌ای به‌یك موضوع ضرورت

دارد و آن وضع کتاب یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی است. اگرچه با تحقیقات و مطالعاتی که در نیم قرن اخیر بهمت استادان شده است ، تصور نمی‌رود که دیگر کسی این کتاب را از آن فردوسی بداند لیکن از لحاظ رفع توهم احتمالی برای برخی کسان بحثی کوتاه ومستدل دراین خصوص بی‌مورد نیست :

من در کتاب «دانش و خرد فروسی » استدلال کرده‌ام که چنین اثری نمیتواند زایندهٔ طبع سرایندهٔ شاهنامه حتی شاعری قوی مایه باشد .

در اینجا برعایت اختصار چند بیت از مقدمهٔ یوسف و زلیخا را برای نمونه نقل می‌کنیم و توضیح می‌دهیم.

افتتاح کتاب بااین بیت است:

الف لام‌را تلك‌آیات را بخوان تا بدانی حکایات را

که همین یك بیت از لحاظ سبك شناسی شامل دلایلی چندبررد انتساب آن‌کتاب بفردوسی است :

بکار بردن آیات قرآنی در شعر فردوسی نظیر ندارد. جمله‌های کوتاه عربی چنانکه در«شاهنامه ودستور» آورده‌ایم (۳) فقط در دوسه مورداستثنائی آن هم بصورتی خاص مانند نقل قول بکار رفته است . اصطلاح بخوان تا بدانی در سراسر شاهنامه و شاید سبك عصر فردوسی مانندی ندارد . جمع حکایت با «الف و ت» اگر چه در اینجا بضرورت قافیه است ولی در تمام شاهنامه نیامده است مگر در یك بیت که آن بیت راهم مشکوك واز ملحقات میدانند. هرچندکه این علامت جمع عربی بنشانه‌های جمع فارسی شبیه‌تر و نزدیکتر است وهمین علت اخیرا موجب کثرت استعمال آن در فارسی شده

است واین خود بحثی است جداگانه وموکول به فرصتی دیگر.

شعر دیگر مقدمهٔ آن کتاب این بیت بسیار سست است در توحید:

بهستیش جمله دلیل‌اند پاك همه منکرانش ذلیل‌اند پاك

در ابتدای مدح ممدوح گوید:

نخست از خداوند باداد ودین گشایم زبان را ابر آفرین

و در بیتی از زبان فردوسی گوید :

...که یك نیمه از عمر خود کم کنم جهانی پراز نام رستم کنم ...

چگونه ممکن است که زنده کنندهٔ عجم به سخن پارسی در آخر عمر ، کار خود را عبث بداند و این گونه ابرازندامت کند؟(٦)دلایل تاریخی ازلحاظ قرینهٔنام ممدوح وغیره نیز شواهدی برردابن‌نسبت است. (۷)

درگفتار مربوط به پی‌بردن بارزش کار فردوسی، پیش از این گفتیم که ملیت مابستگی تام به فرهنگ ایرانی دارد واساس فرهنك ایران زبان و ادب فارسی است . این بیان مبالغه و اغراق نبود. در توضیح آن گویم:

اگر ایرانیان پس از شکست از اعراب بفکر تجدید عظمت ایران، از طریق احیای زبان و فرهنگ نبودند و بزرگمردانی چون رودکی و فردوسی ودیگران پایه این بنارا باستواری نمی‌گذاشتند بیم آن بود که کشور ایران هم در سلك ممالك عربی در آید.

مگرنه این است که بعضی ازکشورهاکه امروز خود راکشور عربی یـا دولت عربی می‌خوانند و زبان رسمی آنها عربی است از نژاد تازی نیستند و زبان اصلی آنها هم عربی نبوده و ملیت تازی نداشته‌اند.

اگر ایرانیان هم در صدد احیای فرو شکوه نیاکان برنمی‌آمدند و از

همه مهمتر زبان دری نشو ونما نمی کرد و شایستگی تالیف وتدوین نمی‌یافت هیچ‌بعید نبود که امروز ماهم یك کشور عربی شناخته شویم ونام کشور یادولت عربی برخود بگذاریم.

این نکته هم قابل توجه است که زبان فارسی را شعر فارسی حفظ کرده و میکند. حد و مرز این زبان را شعر فارسی مشخص و معین کرده و از آن صیانت و حراست داشته ودارد. چنانکه نه تنها شاهنامهٔ نثر ابـومنصوری از بین رفت و شاهنامهٔ فردوسی باقی ماند بلکـه بسیاری از آثـار منثور از میان رفته و جز نامی‌از آنها برجای نیست و حال آنکه بیشتر آثار منظوم راذوق و علاقهٔ مردم ایران نگاهداشته و میدارد. البته در این موردکیفیت اثر ومقام و استادی شاعر یا نویسنده هم‌موثر است.

عرب گفته است: الشعر دیوان‌العرب. من معتقدم‌که الشعر دیوان‌العجم (یافرس) هم درست است. آثار منظوم فارسی حاوی تمام فرهنگ ومدنیت، اخلاق وآداب‌وسنن وبطور خلاصه همه چیزما ایرانیان است.خاصه‌شعری که به‌کمال‌معنی‌شعرباشدچون‌شعرفردوسی ،سعدی، نظامی، مولوی،حافظ‌ودیگر استادان.

توضیح این‌مطالب در اینجا لازم بنظر میرسدکه آثار منظورم فارسی‌را از یك نظر میتوان بدوتقسیم منقسم ساخت: یکی آنکه شاعر در تمام اثرخود منظوری خاص‌را پیروی می‌کند چون شاهنامهٔ فردوسی که درهرقسمت ازآن میهن پرستی و احیای ملیت و فرهنگ منظور است چه‌در بزم و رزم وچـه در داستان وجنگ وچه درپند واندرز وجز اینها. یامثنوی مولاناکه درآن مبانی تصوف وعرفان توام‌با مذهب مورد نظر است ولو در جامهٔ حکایات وامثال

یابوستان سعدی که درآن جنبه‌های اخلاقی مطرح است. یادیوان ناصرخسرو که درآن تبلیغ و ترویج مذهب اسماعیلی مقصود است. یاقطعاتی ازابن‌یمین که درآنها بزرگ منشی و عزت نفس تلقین می‌شود. حدیقهٔ سنائی ومنطق الطیرعطار نیز از همین قبیل است که در آنها اصول تصوف وعرفان را تعلیم می کنند وآثاری دیگر از این دست .

نوع دوم غزل بطور کلی و برخی از مثنویات وقصاید و رباعیات که اصولا درآنها منظور مشخصی را پیروی نمیکنند وشاعر در هرغزل یاقصیده‌یا اقسام دیگر شعر باقتضای حالات روحی خود و تحت تاثیر محیط و اجتماع‌و مناسب باحال ومقام مطالبی اظهارمیدارد ولی در تمام این نوع‌بازهم فکر و روح، فرهنگ وخصیصه‌های ملی جلوه‌گر است مثل غزلهای سعدی ، حافظ و مولانا ـ قصاید خاقانی ، انوری ،کمال‌الدین و جمال‌الدین اصفهانی و داستانهای نظامی وامثال اینها.

چنانکه گاهی سعدی بمناسباتی که شاید حمله مغول بایران در آن تاثیر فراوان داشته است درقصیده‌ای می گوید:

به هیچ یارمده خاطر وبهیچ دیار　　　که بروبحر فراخ است وآدمی بسیار

وگاه حافظ از لحاظ علقه وجهاتی دیگر می گوید:

نمی‌دهند اجازت مرابسیر وسفر　　　نسیم باد مصلی وآب رکناباد

که‌در بیان این‌گونه احساسات نه تنها دو شاعر ممکن است حالات روحی مختلف داشته باشند بلکه یك شاعر نیز در تاثرات روحی گوناگون اشعار متفاوتی می‌سراید واین لازمهٔ احساس‌قوی درشاعر خوب و تواناست.

اما بطور کلی دیوان هرشاعر و مجموع آثار ادبی ایران هریك نشان

دهندهٔ فرهنگ و سنن ملی است بنابراین آثار ادبی ما یعنی تمام نتایج فکری و فرهنگی قوم ایرانی ظرف چند هزار سال تاریخ ایران از عهد اوستا و دورهٔ هخامنشی تا امروز که این اندوخته‌های فکری علاوه‌بر جنبه‌های ملی و معارف اسلامی و شرقی از نظر انسانیت و فرهنگ بشری نیز گنجینه‌ای بسیار گرانبهاست.

آثار قبل‌از اسلام‌هم ازاین تقسیم کلی خارج نیست چنانکه کتاب مینوی اوستا ـ دینکرت، مینوی خرد، آرداویرافنامه، داستان دینیك و جز اینها در دین و اخلاق و حکمت عملی، خداینامه، کارنامك اردشیر بابکان، ایاتکارزریران در تاریخ وخسروگواتان وریدك و جز اینها در داستان.

گفتیم همان طورکه عرب گفت الشعر دیوان العرب ماهم میگوییم الشعر دیوان الفرس ولی منظور از این بیان این نیست که بگوییم ماهم چون تازیان جزشعر چیزی نداشته‌ایم. هرگز وابدا. مادردورهٔ اسلامی منکر کوشش بی‌دریغ دانشمندان عالیقدر ایرانی چون ابن‌سینا، ابوریحان، زکریای رازی ودیگران در معارف اسلامی ومدنیت جهان نیستم وگفته‌ایم که نه‌تنها فرهنگ اسلامی بلکه صرف و نحو زبان عربی هم مرهون همت والای علمای ایرانی چون سیبویه وزمخشری است.

اما سخن ما در این است که شعر فارسی است که روح و عواطف و احساسات ملی و میهنی ما را نگاه داشته است و بقای ملیت مامدیون همین خصوصیات روحی واخلاقی است.

ادب فارسی آینهٔ تمام نمای ایران و ایرانی است با تمام خصوصیات دینی، اخلاقی، علمی و ذوقی وغیره.

بازگردیم به سخن خود دربارهٔ فردوسی: شاهنامهٔ فردوسی با تمام خصوصیاتی که دربارهٔ شعر فارسی گفتیم تنها شعر نیست. شعری است دراوج کمال، حماسه‌ای است در حد علو، سخنی است آمیخته با غرور ملی، دلاوریها، سنتها، آرمانها وشادیها، سوگواریها، مردی و مردمی وبطور خلاصه همه چیز ملت ایران. ویژگیهای سخن فردوسی درخور گفتاری جداگانه است.

درمقدمهٔ شاهنامه و دستور نوشته‌ام که شاهنامه دریای ژرفی است پراز گوهر تابناك که هرکس وارد آن شود متناسب با استعداد خود میتواند ازآن گوهرهای پرارج بهره برگیرد.

در این کتاب قاعده‌های دستوری از شاهنامه استخراج و باسخن گویندگان و نویسندگان پیشین سنجیده شده است (در هیچ جا تنها بیك بیت استناد نکرده‌ایم. رد ایراد احتمالی یا تصور اینکه کسی بگوید: چون امکان تصرف در بعضی ابیات هست بنابراین پایهٔ تحقیق متزلزل است) کتابی نسبتاً قطور حدود ۵۵۰ صفحه رقعی بچاپ رسیده‌است و در آن کتاب نشان داده‌ام که پایهٔ دستور زبان فارسی سخن فردوسی است و جز دگرگونیهای کوچك درفروع هنوز سخن گفتن مابه‌سخن گفتن فردوسی می‌ماند چنانکه‌اگر فردوسی زنده شود و با ما سخن بگوید ما بیان او را درك می‌کنیم و اوبیان ما را.

هزار سال سخن سرایان و نویسندگان برهمین شیوه سخن گفته‌اند و میگویند؛

همچنین قسمتهای معنوی و عقلانی را از شاهنامه بیرون کشیده کتابی به نسبت بزرگ فراهم آورده‌ام بنام «دانش و خرد فردوسی» در این کتاب

جنبه‌های معنوی سخن فردوسی گرد آوری شده است مانند خدا پرستی، دین، اخلاق، راستی، درستی، میهن‌پرستی، پاکدامنی و پرهیزگاری، شاهدوستی، کشورداری و از این‌گونه مسائل.

شاهنامه کتاب گرانقدری است که سالها اهل ادب میتوانند روی آن کار کنند و بفراخور دانش و بینش خود از خرمن فضل و کمال فردوسی خوشه چین باشند. هرچه در این‌راه پیش‌رویم هنوز کم است.

من در مقدمهٔ هر دو کتاب نوشته‌ام که آنچه گرد آوری شد بقدر درك وفهم من است نه شایستهٔ کاردرشاهنامه و باز تکرارمی کنم که در آن دو تالیف حق مطلب ادا نشده است و بصراحت اعتراف می‌کنم که آنچه باید وشایداز عهدهٔ چون منی برنیاید.

ما باز هم دربارهٔ فردوسی بحث خواهیم داشت.

حاشیهٔ

۱ - بنقل استاد مرحوم، فروزانفر - در تقریرات.

۲ - مقدمهٔ «شاهنامه و دستور» وحاشیهٔ قصیدهٔ مندرج در شمارهٔ ۸ (تیرماه‌همین سال) مجلهٔ ارمغان.

۳ - نگاه‌کنید به «شاهنامه و دستور» بخش یازدهم مختصات سبك.

۴ - نگاه‌کنید به «دانش و خرد فردوسی» بخش یازدهم.

۵ - نگاه‌کنید به مقدمهٔ «شاهنامه و دستور».

۶ - این بیت در هجونامهٔ فردوسی نیز آمده است.

۷ - برای توضیح بیشتر نگاه‌کنید به «دانش و خرد فردوسی» بخش ششم.

دکتر محمود شفیعی

شاهنامهٔ فردوسی پایهٔ زبان و ملیت ماست!

(۴)

تحقیقات وتتبعات نویسنده دانشمندآقای دکترمحمود شفیعی دربارهٔ شاهنامهٔ فردوسی‌که درچند شمارهٔ ارمغان بچاپ رسیده موردتوجه وتحسین محققان و دانش‌پژوهان دور ونزدیك واقع‌گردیده و بویژه استاد دانشمند آقای جمال‌زاده آنرا ستوده ومورد تقدیرقراردادهاند. ارمغان



شاهنامهٔ فردوسی‌گذشته از جنبه‌های رزمی وحماسی بی‌نظیر ، مجموعهٔ

گرانقدری است از فرهنگ ایرانی ومعارف اسلامی از دین، اخلاق، فلسفه، آیین وجزاینها ولی‌استاد بزرگوار کار بزرگی درپیش‌داشت واز بپایان نرسیدن آن می‌هراسید. می‌ترسید که کارش ناتمام بماند وچون دقیقی بناگزیر انجام شاهنامه را بدیگری واگذارد:

بپرسیدم از هر کسی بیشمار بترسیدم از گردش روزگار
مگر خود درنگم نباشد بسی بباید سپردن بدیگر کسی

از اینروی سخن فردوسی درنهایت ایجاز و اختصار است بخصوص در موارد غیررزم که با متن‌حماسه زیاد مرتبط نیست. چنانکه مقدمهٔ شاهنامه باآن بیان حکیمانه وموضوع قابل‌بحث ونظر بیش‌ازدویست وچهل بیت نیست و مقایسهٔ این‌قسمت با دیباچهٔ دواوین دیگرمانند خسمهٔ نظامی (هریك ازشش کتاب) این مدعی‌را بخوبی‌ثابت می کند. دیوانی با سرآغازی چنین کوتاه نداریم مگرمثنوی مولاناکه بی‌مقدمه باآن براعت واستهلال خاص بیان سخن می کند.

دراثبات ایجاز واختصارکلام فردوسی همین بس‌که داستانهای عشقی مانند داستان زال و رودابه بیژن ومنیژه، خسرو وشیرین‌را درکمال شیوائی و لطف‌بیان بسیارکوتاه‌کرده‌است بحدی‌که سخن‌سنجی چون نظامی‌گنجوی در آغازکتاب خسروشیرین‌گوید:

حکیمی کاین حکایت شرح کرده است
حدیث عشق از ایشان طرح (۱) کرده است

اماایجاز درهمه‌جاست نه درهمین مورد زیرا که استاد به‌انجام‌کارتوجه داشت وازسرگذشت‌دقیقی‌عبرت‌گرفته نگران‌بودچنانکه‌ازفروغ سخن‌فردوسی داستانهاساخته شد مثل‌گرشاسبنامهٔ اسدی، خسروشیرین، بهرامنامه واسکندر-

نامه (این هرسه ازنظامی گنجوی) وهرکدام این کتابها درحد خود لطفی خاص دارد ونظمی شیوا ودلفریب است ودرحاشیهٔ سخن فردوسی ملحقات شاهنامه را پرداخته‌اند چون جمشیدنامه، برزونامه وداستان کك کوهزاد.

گفتیم که فردوسی شاهنامه را برمبنای خداینامه‌ها وروایات دینی وملی ایران بنظم درآورد وازخودچیزی نیفزود جزهنرشاعری ولطف سخن. فردوسی باین امانت درچندجا اشاره کرده است ازجمله:

درآغازداستان کاموس کشانی:

کنون رزم کاموس پیش آوریم
ز دفتر بگفتار خویش آوریم

ودرپایان همین داستان:

سر آوردم این رزم کاموس نیز
دراز است و نفتاد از او یك پشیز

ودرانجام داستان رستم وشغاد:

تمامی بگفتم من این داستان
بدانسان که بشنیدم از باستان

مستفاد ازهمین چندبیت علاوه‌برجنبهٔ امانت فردوسی این موضوع است که برخی داستانها چون داستان کاموس ازروی دفتر یانوشته وپاره‌ای دیگرمانند داستان رستم‌وشغاد ازروایات گردآمده ومنظوم شده‌است.

نظیر این ابیات دربعضی داستانهای دیگرهم هست که برعایت جانب اختصارازذکرهمهٔ آنها می گذریم جزچند مورد که‌آوردن آن قراین برای اثبات موضوع دراینجا لازم بنظرمی‌رسد:

۱ـ راجع به شاهنامهٔ نثری ابومنصور معمری.

پیش‌ازاین گفتیم که فردوسی پس‌از کشته شدن دقیقی نسخه‌ای ازشاهنامهٔ منثوررا بپایمردی دوستی بدست‌آورد و بنظم آن بپرداخت چنانکه‌گوید:

بشهرم یکی مهربان دوست بود
تو گفتی که با من بیك پوست بود
مرا گفت خوب آمد این رای تو(۲)
به نیکی گراید همی پای تو
نبشته من این نامهٔ پهلوی (۳)
به پیش تو آرم مگر نغنوی ... (۴)
چو آورد این نامه نزدیك من
برافروخت این جان تاریك من

۲ـ دربارهٔ استفادهٔ ازمآخذ دیگر:

درآغاز داستان بیژن ومنیژه:

مرا گفت (یار) کزمن سخن بشنوی (۵)
بشعر آری (۵) از دفتر پهلوی (۶)
بخواند آن بت مهربان داستان
ز دفتر ، نوشته گه باستان

درشروع داستان رستم وشغاد:

یکی پیر بد نامش آزاد سرو
که بااحمد سهل بودی بمرو...
بگویم کنون آنچه زو یافتم
سخن را یك اندر دگر یافتم

درمقدمهٔ پادشاهی هرمزد نوشیروان:

یکی پیر بد مرزبان هری

پسندیده و دیده از هر دری

جهاندیده‌ای نام او بود «ماخ»

سخندان و با فرو بابرگ وشاخ...

چنین گفت پیر خراسان که شاه

چو بنشست بر نامور پیشگاه...

واز موارد بسیاری که گفتار دهقان را نقل میکند بذکر این بیتها بسنده میکنیم.

ز گفتار دهقان کنون داستان

بپیوندم از گفتهٔ باستان

همچنین:

بگفتار دهقان کنون باز گرد

نگر تا چه گوید جهاندیده مرد

دربارهٔ کم وزیادی که درنسخه‌های شاهنامه هست وشمارهٔ بیت‌ها این توضیح‌لازم است‌که مسلماً فردوسی‌درحیات خود سه نسخه ازشاهنامه راخود ترتیب داد:

یکی پیش‌از به سلطنت رسیدن سلطان محمودکه بمرورداستانها را بر مبنای خداینامه‌ها وروایات‌گردآوری‌کرده ومنظوم ساخته‌بود وشاید ازنظر تاریخی‌منظم ومرتب نبود وبزرگان ودانشمندان‌ازآن نسخه‌ها برمیداشتند:

بزرگان و با دانش آزادگان

نبشتند یکسر همه رایگان...

جز احسنت از ایشان نبد بهره‌ام

بگفت (۷) اندر احسنتشان زهره‌ام

گویی این نسخه درهفتاد و یکسالگی فردوسی مرتب شده‌است.

(چند سالی پس‌ازجلوس سلطان محمود) (۳۸۹هـ.ق.) :

چو سال اندر آمد به هفتاد و یك

همی زیر شعر اندر آمد فلك

نسخهٔ دوم آن نسخه‌ای‌است که برای هدیه بدربارغزنین تنظیم گردید ودر هرجابمناسبت اشعاری درستایش‌محمود برآن افزوده شد. گوئی‌تنظیم آن در حدود سال ۴۰۰ هجری‌بود.

ز هجرت شده پنج هشتاد بار

که گفتم من این نامهٔ شاهوار

و شاید طبق یك بیت در پایان یکی از نسخه‌ها (که از ملحقات شناخته شده).

...اگر سال نیز آرزوت آمده است

نهم سال و هشتاد با سیصد است

تدوین این نسخه در سال ۳۸۹ هجری بوده است (سال جلوس سلطان محمود). ؟

نسخهٔ سوم آخرین نسخه است که فردوسی پس ازنومیدی ازدربارغزنه تا آخرعمرهرجابمناسبت شکوه و گله‌ای برآن افزوده‌است وباید این‌بیت مربوط باین دوره باشد.

کنون عمرنزدیك هشتاد شد امیدم بیك باره بر باد شد

همچنین این دوبیت.

سی‌وپنج سال از سرای سپنج بسی رنج بردم بامید گنج
چو بر باد دادند رنج مرا نبد حاصل سی و پنج مرا

درضمن باید توجه داشت که همهٔ سی یا سی وپنج سال فقط صرف سرودن شعرنشده‌است بلکه به‌جمع‌آوری مطالب ونظم شاهنامه وتجدیدنظردر آن گذشته است.

منظورما ازاین بحث، بیشتراین بودکه بصرف‌اینکه دونسخهٔ قدیمی باهم اختلاف دارد نمیتوان گفت که ابیات اضافی یك نسخه ازآن فردوسی نیست و ازملحقات است مگر بقرائن ودلایل دیگرمانند سبك سخن درنظرمرد سخن‌شناس وسخندان.

اصولامن باورنمی‌کنم که کسی چیزی بنویسد یا شعری‌بسراید وخودش آن را بنام دیگری کند بلکه عکس آن صادق‌است یعنی‌نوشته یا شعردیگران را عیناً یا باکم وزیادی بنام خود میکنند (چنانکه می‌بینیم ومیدانیم حتی دربارهٔ آثار چاپ شده!).

اما این‌هست که هنگام نسخه‌برداری ازکتابها در اثرمسامحهٔ نویسنده یا تصوراوشعرکسی بدیگری نسبت داده شود چنانکه کتاب یوسف وزلیخا را بفردوسی‌منسوب داشته‌اند وماباذکردلیل گفتیم که این‌اثرنمیتوانداز آن فردوسی باشد. یا غزلی‌ازحافظ وخواجو ببعضی‌مناسبات باهم مشتبه‌گردد.

راجع به‌تصرف در دیوان شعر یا تألیفی یك‌چیزرا نمیتوان انکارکرد و آن این‌است که گاه‌کاتب کلمه‌ای را نتواند بخواند یا مفهوم عبارتی‌را درك نکند وبذوق وسلیقهٔ خودآن را تغییردهد خاصه وقتی‌که اثرمربوط بچند قرن پیشتر بوده وسبك سخن‌را تحولی‌عارض شده‌باشد. این کاری است‌که متأسفانه کرده‌اند ومیکنند. مثلا این‌قطعه را:

یکی ابلهی شبچراغی بجست که با وی بدی عقد پروین درست
سزاوار بازوی جمشید بود فروزان‌تر از ماه و خورشید بود
خری داشت آن ابله کور دل که با جانش بد جان خر متصل
چنان گوهری را که ناید بدست شنیدم که بر گردن خر ببست
من آن گوهرم ، سخت ناسزگار مرا بسته بر گردن روزگار

به‌فردوسی نسبت داده‌اند. معلوم نیست که این قطعه سرودهٔ فردوسی باشد وبشعرفردوسی نمی‌ماند (هرچند که قطعهٔبدی نیست) ولی چون موضوع آن مناسب بااحوال فردوسی است آن را بفردوسی منسوب داشته‌اند.

یااینکه درملحقات شاهنامه داستان برزو به سخن فردوسی شباهتی ندارد واز اینکه سهراب زنی گرفه باشد تاپسری ازاو بوجودآید درشاهنامه اثری نیست لیکن شاعری دیگراین داستان حماسی را ساخته‌است وجامع یکی‌از نسخه‌های شاهنامه‌آن رامناسب باشاهنامه دانسته برآن الحاق کرده‌است.

بنابراین ممکن‌است در انتساب داستانی یا کتابی یاغزل وقصیده‌ای بکسی‌تردیدکرد لیکن یك یاچند بیت دروسط داستان رامثلا درشاهنامه‌الحاقی دانستن بسهولت قابل‌قبول بنظرنمی‌رسد مگردرموردی که بعضی‌تعصبات مذهبی درکار باشد وقرائن وشواهدی آن را ثابت کند. ضمناً لزومی نداردکه تمام شاهنامه یا هردیوانی‌ازحیث جزالت وفخامت وانسجام بیك پایه‌باشد. چنانکه فردوسی‌خود تاحدود پانصدبیت‌بد را باکمال جوانمردی وانصاف قبول کرده است(۸) ومیگوید :

...بود بیت شش باربیور(۹) هزار سخنهای شایستهٔ غمگسار ...
اگر باز جویی از او بیت بد همانا که کم باشد از پانصد

وگفته‌اند حتی درقرآن‌کریم نیزهم سورهٔ اخلاص (قل هوالله احد ...)

هست وهم سورهٔ تبت (تبت یدا ابی‌لهب ...).

ما بازهم دربارهٔ فردوسی سخن‌خواهیم داشت.

۱- طرح = انداختن - ترك وطرد وایشان یعنی‌خسرو وشیرین .
۲- نظر وتصمیم فردوسی دربارهٔ نظم شاهنامه .
۳- ظاهراً دراینجاپهلوی بمعنی‌فارسی دری‌است بمسامحه ونظایرآن زیاد است.
٤- یعنی آرام نگیری تا شاهنامه تمام نشود .
۵- مضارع التزامی بجای امر یعنی سخن بشنو وبشعرآور .
٦- احتمال اینکه داستان بیژن ومنیژه از اصل پهلوی گرفته شده با پهلوی بمعنی فارسی دری (حاشیهٔ ۳) باشد . احتمال اول قویتر است وبیت بعد آن را تائید میکند .
۷- کفتیدن بمعنی خشکیدن و ترکیدن .
۸- کمترشاعری ممکن‌است که حتی یك بیت خود را سست یا بد بشناسد .
۹- بیور یعنی ده‌هزار .

تصحیح

متأسفانه در مقالهٔ شمارهٔ پیش براثر بهم ریختن حروف در چاپخانه ، اغلاط واشتباهاتی‌رخ داده است که ضمن عذرخواهی صحیح آنها را درزیر میآوریم :

صفحه	سطر	درست
٤۰۲	۱۰	من و گرز ومیدان افراسیاب
»	۱۲	... رنجی بزرگ برد ...
»	۱۵	... از بیم سخط ...

صفحه	سطر	درست
۴۰۳	۱	... گرشاسبنامه ، چنانکه دیدیم، از شاهنامه...
۴۰۳	۳	مسعود سعد سلمان نیز از شاهنامه ...
»	۷	... خوانده است(۱).
»	۱۶	... درخور بحثی...
»	۲۰	... آثارحماسی «سنسکریت»...
۴۰۴	۳	... پایه نهاد وچه پایه‌ای ...
۴۰۶	آخر	... همین‌علت اخیرموجب...
۴۰۸	۱۶	توضیح این‌مطلب دراینجا...
»	۱۶	... آثار منظوم...
۴۱۰	۷	... داتستان‌دینیك وجز اینها...
۴۱۲	۳ ح	... شمارهٔ ۴ (تیرماه همین سال)...

دکتر محمود شفیعی

شاهنامهٔ فردوسی پایهٔ زبان و ملیت ماست!

(۵)

مقدمه وتشکر:

جناب آقای وحید زاده (نسیم)
مدیر دانشمند مجلهٔ گرامی ارمغان

از شرحی که کریمانه درمقدمهٔ مقالهٔ بنده درشمارهٔ پیش مرقوم داشته‌اید بی‌اندازه ممنونم. اینکه گفتار ناچیز این بیمقدار مورد عنایت ارباب فضل‌و ادب شده موجب سر افرازی است. بخصوص بذل توجه نویسندهٔ استاد و دانشمند نحریر جناب آقای جمال زاده دامت افاضاته که باید به‌صفای باطن وسعهٔ صدر ایشان حمل شود. زبان من از شکر گزاری قاصر است. چیزی نمی‌توانم گفت جز این که:

دوستان فاضل در این آینه چهرهٔ خویش را دیده‌اند.

م: شفیعی

دنبالهٔ گفتار:

شایدبی‌مناسبت نباشد که دربارهٔ موضوعات و محتوای شاهنامه، جز

آنچه باقتضای کلام باشاره و اجمال تاکنون گفته‌ایم ،بازهم سخنی بگوییم .

بعضی ویژگیهایا اختصاصات سخن فردوسی درخورتألیفی‌است چنانکه مختصات‌دستور زبان وسبك را ما بنام «شاهنامه ودستور» فراهم آورده‌ایم. لیکن گذشته از لغت ودستور ، در اینجا به برخی‌از ویژگیها که تاکنون بحث نکرده‌ایم ، باختصار کامل اشارتی می کنم .

۱ ـ در موضوعات رزمی ، وصف میدانهای جنگ و صف آرایی ، شیوهٔلشکرکشیها ،مقابله دوسپاه بایکدیگر ،توجه‌بموقعیتهای نظامی دوطرف، طرز بکار بردن جنگ افزارها ، مواجهه پهلوانان و پیکار آنان و مطالب دیگر نشان می‌دهد که فردوسی آشنا به‌فنون نظامی بوده است ،یا دست‌کم ، بنظم در آوردن گزارشهای جنگی را برمبنای خداینامه‌ها و روایات نیکو و استادانه از عهده برآمده است . نمونه بارزآن‌جنگ «هماون» و نبرد« دوازده رخ » است در پادشاهی کیخسرو کیانی .

۲ـ میهن پرستی ـ فردوسی شیفته ایران و آیین ایرانی بود . شاهنامه را با عشق و شور آغاز کرد و بانجام رسانید و تنها چنین انگیزه‌ای می‌توانست حدود سی سال با همه سختیها، پیری ، تنگدستی و محرومیت فردوسی را از کار باز ندارد . در این باره گوید :

دوگوش‌و دوپای من‌آهو (۱) گرفت — تهی دستی و سال نیرو گرفت
ببستم بدین گونه ، بدخواه بخت — بنالم ز بخت بدوسال سخت

عشق فراوان استاد به ایرانزمین در سراسر شاهنامه بچشم می‌خورد . هر جا سخن از ایران و آیین ایرانی ، پیروزیهای ایرانیان ، دلاوریهای پهلوانان ایران است شعر فردوسی باوج کمال میرسد . همه شوراست و سرور . سخنی است که از دل برخاسته وبردل می‌نشیند. چنانکه در شکست ایرانیان. مرگ

شهریاران و دلیران و ناکامیهای مردم کشور، شرارههای غم‌واندوه از سخن فردوسی زبانه می‌کشد. سر آغاز داستان رستم و سهراب یا داستان رستم و اسفندیار گواه این مدعاست.

فردوسی پیروزیهای ایران را با آب و رنگ هرچه بهتر جلوه گرمی‌سازد ولی در شکست و خواری سخن راکوتاه می‌کند، طول کلام را جایز نمی‌داند.

داستان اسکندر که از منابع غیر ایرانی اقتباس شده است ـ شباهتی به داستانهای دیگر شاهنامه ندارد. فاقد چنان شور و حالی است.

جنگ ایرانیان ـ وتازیان بزودی ودر یك نبرد بپایان میرسد برعکس ـ جنگهای ایران و توران که میدان هنرنمایی ایرانیان است.

برای اینکه بهتر بهاحساس فردوسی‌نسبت‌به ایران وآیین ایرانی پی‌ببریم کافی‌است‌که درحمله‌اعراب بایران نامه «رستم فرخ‌زاد» را ببرادرش یادیدار رستم را با «سعد وقاص» بدقت بخوانیم.

در اینجا فردوسی وضع زمان خود، حکومت ترکان بایران و خلاصه درد خود را از زبان دیگران بیان می‌کند و چه خوب می‌گوید:

ز ایران و از ترك و از تازیان نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترك و نه تازی بود سخنها بکردار بازی بود...
شود بنده بی‌هنر شهریار نژاد وبزرگی نیاید بکار...
پراکنده گردد بدی در جهان گزند آشکارا وخوبی نهان...

۳ـ راستی و مردانگی ـرستم قهرمان ملی‌شاهنامه، نمونهٔ یك نفرایرانی نژاد است.یك ایرانی چنانکه بایدوشاید، یك نفرایرانی که فردوسی می‌خواهد. فردوسی همه جا رستم را بزرگوار و نیکمرد ودلیر نشان میدهد تا جائی که

گفته‌اند کمال هنر فردوسی در داستانهای رستم نمایان میشود . استاد خود معتقد است که :

جهان آفرین تا جهان آفرید سواری چورستم نیامد پدید

این رستم دلیر وجهان پهلوان شکست ناپذیر، همه‌جابا مردی‌ومردانگی بادشمن روبرو میشود ، در جنگهای او حیله و نیرنگ نیست ، خدا پرست ، مهربان و در عین توانائی طرفدار حق و عدالت است . دروغزن و پیمانشکن نیست، عواطف عالی انسانی دارد، بردشمن مغلوب رحم می‌کند ، پتیاره‌یی چون دیو سپید را در خواب نمی‌کشد او را بیدار می‌کند ، و مردانه با او می‌جنگد .

اگر چه اسدی طوسی بهتر از هر کس شاهنامه راتقلید کرده است لیکن گرشاسب ، پهوان گرشاسبنامه ، جز زور گوبی چیزی نمیداند و از مردی و مردمی رستم بی‌بهره است .

۴ ـ طبیعی بودن وصفها ـ وصفهای فردوسی چه ازطبیعت مانند صبح و شب و باغ و دشت وچه از میدانهای جنگ خصال پهلوانان وجز اینها همه جا طبیعی است، تعبیرات عادی وتشبیهات محسوس. از نمونه‌های آن وصف شب است در آغاز داستان بیژن و منیژه و اگر آنها را با وصفهای اسدی در گرشاسبنامه بسنجیم این تفاوت بخوبی ظاهرخواهد شد .

اگر وصیت دارا به اسکندر را در شاهنامه و شرفنامهٔ اسکندری مقایسه کنیم‌خواهیم دیدکه فردوسی‌داراواسکندررا دو پادشاه درمقابل یکدیگردانسته است وحال آنکه نظامی گنجوی دارا را سرداری مغلوب در برابر پادشاهی فاتح وغالب جلوه داده است . بی‌گمان فردوسی دراین شیوهٔ بیان تعمد داشته و این خوی ویژه اوست .

۵ ـ امثال و تعبیرات ـ بسیاری از شعرهای فردوسی جزو امثال‌وحکم فارسی است مانند مصراع این بیت :

فرستاده گفت‌ای خداوند رخش : « بدشت آهوی نا گرفته مبخش »

ودر این بیت :

همه لشگر طوس با این سپاه : «چو کاو سپید است و موی سیاه

یا این بیت :

بدو گفت چندین چه پرسی سخن : « سر آب را سوی بالا مکن »

بسیاری ازمعانی لطیف ، تعبیرات زیبا ، مفاهیم دقیق در شعر شاهنامه آمده است و معلوم می‌کند که قدرت طبع استاد طوسی نه تنها در انسجام و فخامت الفاظ است بلکه در رقت و دقت معانی نیز هسق .

دعای رستم را به غرم (بزکوهی) توجه کنید :

... گیاه در و دشت تو سبز باد مبادا ز تو بر دل یوز ، یاد

بتو هرکه یازد به تیر و کمان شکسته‌کمان باد و تیره روان

بشر دوستی فردوسی را بنگرید :

تو دانی که تاراج و خون ریختن چه با بی‌گنه مردم ، آویختن

مهان سرافراز دارند شوم چه با مرزایران‌چه با مرز روم

عدالت خواهی را ببینید :

اگر پیل با پشه کین آورد همی رخنه در داد ودین آورد

وصف پادشاهی بزرگی چون کیخسرو را از زبان فردوسی بشنوید :

جهان را چوباران ببایستگی روان را چو دانش بشایستگی

خلاصه شاهنامهٔ فردوسی از این حیث هم گنجینه‌ای است گرانبها .

در بسیاری از ابیات چنان رعایت لفظ و معنی شده است که نمی‌توان

کلمه‌ای بر آن افزود یا از آن کاست .

۶ ـ وحدت فکر ـ درسراسر شاهنامه یك نظر کلی و غرض اصلی اعمال و پیروی میشود و آن بزرگداشت ایران ، نژاد وآیین ایرانی است . شاعران دیگر که ازفردوسی تقلید کرده بداستان رزمی پرداخته‌اند یا ببحر متقارب شعر سروده‌اند بوحدت اندیشه در تنظیم کتاب توجه نداشته‌اند . وحدت موضـوع یکی‌ازویژگیهای برجستهٔ شاهنامه‌است وآنچه ما درکتاب دانش‌وخردفردوسی گردآورده‌ایم دلیلی براین مدعا تواند بود .

۷ ـ آهنگ واژه‌ها ـ فردوسی از نیروی آهنگ در ـ تأثیر کلام بخوبی آگاه بود و واژه‌ها را چه در مفرد وچه در ترکیب جملهٔ متناسب‌بامنظور خود برگزید . هرچندکه بحرمتقارب برای این غرض او را یاری کرده است لیکن همین‌انتخاب وزن نیزازلحاظ تناسب وزن شعربامقصود شاعرجزوهنرفردوسی است چنانکه کلام اوگاه‌گویای حالات وحرکات است . شاعران دیگرکه‌این بحررابرای سرودن شعر برگزیده‌اند چنین‌استفاده‌یی‌ازآهنگ کلمه‌ها نکرده‌اند یا نخواسته‌اند .

ازکسانی که وزن متقارب رادرشعرحماسی بکاربرده‌اندپیش‌ازفردوسی، دقیقی وبعد ازفردوسی، اسدی تاحدی ازعهده برآمده‌اندکه‌گاه سخنشان به ـ سخن فردوسی می‌ماند .

بااینکه استفاده ازآهنگ‌کلمه وترکیب جمله درشاهنامه نیازی‌به شاهد ودلیل ندارد بازهم چند بیت برای نمونه‌آورده میشود :

دل وگرز و بازو مرا یار بس نخواهم جز ایزد نگهدارکس...

بغرید غرید نـی چون پلنگ چوبیدار شد اندرآمد بجنگ...

تو دانی‌که این تاب داده‌کمند سر ژنده پیلان در آرد به بند...

قباد گزین را ز البرز کوه   من آوردم اندر میان گروه...
که گوید برو دست رستم ببند   نبندد مرا دست چرخ بلند...

۸ ـ پندوعبرت ـ فردوسی ازجنگها ومصائبی که پیش میآید نتیجهٔ اخلاقی میگیرد . ازمرگ وقتل شاهان و دلیران بی‌اعتباری دنیا را تصویر میکند ولی این نتیجه‌گیری منفی‌نیست . بلکه میگوید چون دنیا بی‌اعتبار و ناپایداراست باید نیکی کرد وتوشه نیکی‌برد .

با خواندن شاهنامه درحالیکه خواننده بدلاوری و شهامت تشویق‌میشود از زورگوئی وخونریزی‌که لازمهٔ قدرت است بیزار میگردد و این‌نتیجه مهمی است دراین‌کتاب بزرگ .

۹ ـ معارف اسلامی ـ فردوسی ازمعارف اسلامی وقوف‌کامل داشت و برزبان وادبیات عرب مسلط بود . بعضی‌ازمعانی ومفاهیم ازقرآن و حدیث با بیانی شیوا وتعبیری خوش درشاهنامه‌آمده است بویژه درموضوع خداشناسی ومسائل مربوط بدین‌که ذکرجزئیات آن ازحوصله این‌گفتاربیرون است.

۱۰ ـ علم ، اخلاق و فلسفه ـ یکی ازویژگیهای شاهنامه این است که مسائل‌اخلاقی، فلسفی وعلمی بسیار درسخن فردوسی وارد شده است‌که‌بعضی ازآنها چون پندهای بزرگ‌مهر وهفت بزم نوشین‌روان جزومتن داستانهاست وبرخی دیگر را استاد ضمن بیان داستانها به مقتضای حال‌آورده است .

پند وموعظه اگربطور مستقیم باشد طرف خطاب را خسته وکسل میکند وکمتراثردارد ولی اگرغیرمستقیم بخصوص ضمن سرگذشت وداستانی آورده شود هم شنونده بشنیدن‌آن راغب‌است وهم اثرخود را بطورنامحسوس‌خواهد داشت . اهمیت پند واندرزفردوسی ازاین جهت است. درکتاب «کلیله ودمنه» ومثنوی مولانا و برخی‌کتابهای دیگر برای بیان نصیحت از این روش استفاده

کرده‌اند .

۱۱ ـ خصوصیات دیگری از شاهنامه مثل اینکه، شاهنامه را قرآن‌عجم خوانده‌اند، داستانهای عشقی‌شاهنامه، تکراربعضی بیتها یا مصراعها، امانت فردوسی در داستانسرایی ، ارزش شاهنامه در زبان وادب فارسی، مذهب‌از نظرفردوسی، حکمت وفلسفه درشاهنامه، انصاف وجانبداری حق‌درشاهنامه، ایجاز کلام فردوسی، عفت کلام درشاهنامه ، آیین‌ها، شیوه‌های جنگ و سلاحها نیزدرخوربحث است که ما ضمن این‌گفتارها به برخی ازآنها اشارتی کرده‌ایم وفی‌الجمله‌ای درکتاب «دانش و خرد فردوسی» فراهم آمده است و درباره « راد مردی و جانبداری از حق » نیزسلسله مقالاتی درمجله «گوهر» نوشته‌ایم که علاقه‌مندان‌میتوانند بآن‌کتاب وآن مقاله‌هانیزمراجعه فرمایند. (۲)

(پایان)

---

۱ - آهو یعنی عیب

۲ - برای توضیح بیشتردربارهٔ مطالب این‌گفتار نیز نگاه‌کنید به‌کتاب « دانش و خرد فردوسی »